

پرسش و پاسخی با شهروند امروز

شرط پاسداری از «حافظه تاریخی» اندیشیدن در آزادی است
جمعه ۱۴ مرداد ۱۳۹۰ - ۵ اوت ۲۰۱۱

شیدان وثیق
cvassigh@wanadoo.fr

آن چه که در زیر می‌خوانید متن کامل پرسش و پاسخی است که با هفته نامه شهروند امروز انجام گرفته که بخش اعظم ولی نه تمامی آن در شماره پنج این تشریه انتشار یافته است. (ش.و.)

1) آیا به نظر شما ما با مشکلی به نام فقدان حافظه تاریخی در میان جامعه ایرانی مواجهیم؟ اگر به فقدان آن اعتقاد دارید، علل آن را در چه می‌دانید؟

حافظه تاریخی چون هر یادی در ذهنیت انسانی در معرض خطر پاک شدن و فراموشی است. حافظه به وجود می‌آید پس می‌تواند ناپدید شود. پس فقدان آن مطرح می‌باشد. حافظه تاریخی را باید پاس داشت. پاسداری و مراقبت کرد تا از یاد نرود. بدین منظور باید همواره حافظه را «به یاد آورد». از آن یاد کرد، هم در گفتار و هم در نوشتار. یادآوری و باز-یادآوری حافظه تاریخی شرط ماندن آن در پیش ماست. دلیل فقدان حافظه تاریخی در یک جامعه را نباید در شرایط بیولوژیکی، نژادی، قومی یا ملیتی و یا در ذات یا گوهر انسان‌های آن جامعه جست. میان جامعه ایرانی و دیگر جوامع، در رابطه با حفظ یا عدم حفظ حافظه تاریخی، وجود یا فقدان آن، فرقی چندانی نیست. تنها تمایز را باید در شرایط سیاسی-اجتماعی جامعه یعنی در آن امر دانست که برای ایجاد و حفظ حافظه تاریخی، برای یادآوری و باز-یادآوری آن، جامعه باید اسباب و لوازمی را به کار گیرد. نیرویی را بسیج کند. مبارزه و جدالی را به رغم همه موانع و مشکلات به طور دائم به پیش برد.

باید دانست که کارزار حفظ حافظه تاریخی چون امر سوگ می‌ماند. امر سوگ(1) در مورد آنست، آن عزیزی است که از دست رفته است اما باید زنده نگهداشته شود. پس باید پاس و سپاس داشت آن را. باید به رسمیت شناخت آن را. هایدگر در مورد امر «به خاطر سپردن»، «یادکردن» و «هم‌چنین امر «پاس» و «سپاس» که حفظ حافظه تاریخی چون رخدادی گذشته را می‌توان جزو آن دانست، مساله‌ای تأمل برانگیزی

طرح می‌کند که شاید در این بحث به یاری ما آید. این گفته‌ی او ما را به آن چه که پرسش اصلی شماست نزدیک می‌کند. یعنی به دریافت دلیل وجودی حافظه تاریخی یا فقدان آن. به درک علت ماندگاری حافظه تاریخی یا فراموش شدن آن، در شرایط جامعه ای چون جامعه‌ی ایرانی. او در آن چیست که اندیشیدن خوانندش می‌نویسد:

« یاد و سپاس در اندیشه آرمیده و موجودند. «یاد» به معنای تجمعی درونی و دائم است. راجع به چیزی است که در ذات خود، با خِطابِ خود، جان را تسلی و جرئت می‌بخشد. یاد در اصل حاکی از ماندن است. ماندن به صورت جمع شدنی دائم در جوار... نه تنها در جوار چیزی گذشته و سپری گشته بلکه به همین ترتیب در جوار آن چه حاضر است و در جوار آن چه ممکن است فرا رسد. امر گذشته، امر حاضر و امر آینده در یگانگی حاضر بودن در جوار ما و با این حال خاص، ظاهر می‌گردند.

[...] در یاد، تنها خصوصیتِ فکری وفادار و جوهرین حکمفرما نیست، بلکه، هم زمان، خصوصیتِ نگهداشتی غالب است که خود را کنار نمی‌کشد و دست بر نمی‌دارد... محکم نگه داری از طریق یادکردن که به زبان لاتین memoria گویندش، همان قدر به امر گذشته مربوط است که به حال و آینده. پیش از همه، این گذشته است که زنده نگهداری اش دشوار و سخت است، چون از میان ما گریخته است. هم از این رو است که معنای نگهداشت، از این پس، محدود به امر گذشته می‌شود که از طریق یاد و نیش قبر هر دم زنده می‌شود. اما از آن جا که این جنبه‌ی محدود به امر سپری گشته، از اصل و اساس، به تنهایی معنای یاد را در ذاتش بر نمی‌سازد، برای نامیدن نگهداشتِ امر گذشته و باز - فراخوانی گذشته، واژه ای ساخته می‌شود: بازاندیشی، یادآوری...

[...] کلمات «تفکر»، «یاد» و «سپاس» روابطی واقعی را آشکار می‌کنند. ولی هنوز ما به کنه وحدت ذاتی آن‌ها پی نبرده ایم. به ویژه، یک چیز، بیش از همه، در ابهام و تاریکی می‌ماند. و آن رابطه‌ی میان «اندیشه»، «یاد» و «سپاس» است، البته نه بر معنا و دلالت‌های رایج کلمات در کاربرد معمول‌شان، بلکه در اصل و به واقع امر...

[...] آن چیزی که به ما بخشیده می‌شود، تفکر است... این چیز اهدا شده، این آن چه برای فکر کردن داده می‌شود، اندیشه انگیزترین امر است. همین اندیشه انگیزترین امر است که سپاس داشتن آن، بر ماست

[...] سپاس اصیل هرگز در آن نیست که خودمان با هدیه ای سر برسیم و صرفاً هدیه را با هدیه جبران کنیم. برعکس، والاترین سپاس آن است که صرفاً فکر کنیم. بی اندیشیم به آنی که اصیلاً برای فکر کردن

داده می شود.

همه ی سپاس از بدو تا ختم به قلمرو ذاتی تفکر تعلق دارد. اما تفکر، فکرش را به آنی می دهد که فی نفسه و از جانب خود خواهان اندیشیده شدن است و بنا بر این از اصل و اساس اش فکر می طلبد. تا آن جا که به اندیشه انگیز ترین امر فکر می کنیم، اصیلاً سپاس می داریم. تا آن جا که فکر کنان، جمع خاطر بر اندیشه انگیز ترین امر داریم، ساکن ساحتی هستیم که همه ی ذکر و فکر در آن مجتمع می گردد.

تجمع اندیشه در باره ی آن چه باید اندیشیده شود چیزی است که ما آن را یاد می نامیم. (2)

حافظه تاریخی اندیشیدن است به رخدادها. رخدادهای گذشته، رخدادهایی که فرا می رسند و رخدادهایی که می توانند در آینده فرا برسند. اما نه هر اندیشیدنی بلکه اندیشه ای که پرسمان دارد. اندیشه ای که همواره باید بازاندیشی کند تا ماندگار شود. اندیشه ای که به نقد می کشد و در آموزاندن خود می آموزد. در تغییر خارج از خود، خود تغییر می کند. اندیشه ای که در ناآرامی خود، در کشف ریشه ها و علتها، از باطل شدن ایقانها و مسلمهای خود نمی هراسد. به پیشواز نابهنگامی، نامنتظره، ناممکن، رخداد، اتفاق و امر ناشناخته، استثنایی و مفرد می رود. چنین به واقع اندیشیده کردنی است که «ایده» ساز است. ایده ای مستقل از ایدئولوژیها و سیستمهای دولتی. مستقل از قدرتهای حاکم. مستقل از Doxa یا آنی که «افکار عمومی» نامندش. چنین اندیشه ای که همانا «یاد» و «سپاس» است در یادمانی و امر به رسمیت شناختن رخداد، اندیشه ای است که می تواند حافظه تاریخی را بسازد، پرورش دهد، آن را «محکم نگهداری» کند و زیر مرافبت نزدیک خود قرار دهد. اما چنین اندیشه ای که از حافظه تاریخی در مقابل فراموشی پاسداری می کند، تنها در آزادی وجدان، اندیشه و بیان ممکن و میسر می شود.

اگر در جامعه ی ایران چیزی به نام «مشکل حافظه تاریخی» وجود دارد که دارد، اگر با فقدان آن یا ناپایداری آن روبه رو هستیم که هستیم، اگر حافظه ی تاریخی ما زود تر از جوامع آزاد پاک و محو می شود که می شود، دلیل اصلی و ریشه ای آن را باید در فقدان آزادی در جامعه و به ویژه آزادی اندیشه جست. مقصر را باید در نبود آزادی مستمر و پایدار برای اندیشیدن آزاد، مستقل و بدون هراس به تاریخ، فرهنگ، سیاست، دین و غیره پیدا کرد.

(2) برخی نظر بر این دارند که در بین ایرانیان نه بی حافظگی تاریخی که کوتاه مدت بودن این حافظه شایع است؛ چنین تلقی و تصویری با چه

سنج‌های قابل ارزیابی است و اصولاً در مقایسه با چه کشورها و جوامعی ضعف حافظه تاریخی ما عیان‌تر می‌شود؟ آقای دکتر همایون کاتوزیان نظر بر این دارند که «ایران برخلاف جامعه دراز مدت اروپا جامعه‌ای کوتاه مدت بوده است. در این جامعه تغییرات — حتی تغییرات مهم و بنیادین — اغلب عمری کوتاه داشته است.» و برای توصیف جامعه کوتاه مدت ایران آن را «جامعه کلنگی» نامیده، یعنی جامعه‌ای که بسیاری از جنبه‌های آن — سیاسی، اجتماعی، آموزشی و ادبی — پیوسته در معرض این خطر است که هوی و هوس کوتاه مدت جامعه با کلنگ به جانش افتد. آیا با مبنای این قیاس بین ایران و جوامع اروپایی موافقید؟

چنین قیاسی را البته می‌توان انجام داد. اما در مورد هر جامعه‌ای که شرایط ایجاد و ابقای حافظه تاریخی را فراهم نکند و در آن جهت اسباب و لوازم مناسب را به عمل در نیاورد، همین قضاوت را می‌توان کرد. ویژگی خاص و منحصر به فردی که مربوط به ایرانیان و خصلت‌های ذاتی، فرهنگی یا قومی آنها باشد در این موضوع و در هیچ موضوع سیاسی — اجتماعی دیگر عمل نمی‌کند.

حافظه تاریخی برای پایدار ماندن در درازمدت، همان طور که گفتیم، نیاز مبرم و حیاتی به آزادی و دموکراسی دارد که شرایط مناسب برای آزاداندیشی را فراهم می‌کنند. نیاز به روشنفکران، تاریخ‌نویسان، فرهنگیان، فعالین سیاسی و به طور کلی مردمانی دارد که برای محکم نگهداری حافظه تاریخی در برابر دولت‌ها، قدرت‌ها و طبقات حاکم یعنی در برابر نیروهایی که تمایلی به حفظ حافظه تاریخی ندارند به ویژه اگر ناسازگار با منافع آنها باشد، سخت و کوشا مبارزه و مقاومت کنند. نیاز به آموزگاران مستقل اندیشی دارد که از دبستان تا دانشگاه، از کودکی تا نوجوانی، شاگردانشان را در تابش نور آگاهی و شناخت تاریخ گذشته‌ی شان — در بزرگی‌ها و پستی‌هایش — قرار دهند. حفظ حافظه تاریخی تنها توسط نهادهای آموزشی صورت نمی‌گیرد بلکه در کانون خانواده نیز، در درازای تربیتی که والدین به فرزندان‌شان می‌دهند، انجام می‌پذیرد. هم چنین در رسانه‌ها، کتاب‌ها، انجمن‌ها و مجمع‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی؛ در ادبیات، رمان نویسی، هنر، تئاتر و سینما؛ در مراسم، جشن‌ها و یادبودها... این‌ها همه اسباب و آلات حفظ و نگهداری پایدار حافظه تاریخی‌اند که تنها و تنها در آزادی امکان پذیر می‌باشند.

اما اگر حافظه تاریخی را باید نگهداری کرد و زیر مراقبت قرار داد، این نگهداری و مراقبت به منظور و با هدف فراروی از گذشته و حال است و نه از برای رجعت به گذشته و یا حفظ آنی که هست. حافظه

تاریخی از جمله برای جلوگیری و پیشگیری از تکرار فاجعه است. برای درس گیری از تجارب خوب و بد گذشته است. برای دگرسازی خود و جامعه است. برای پیش روی به سوی رهایی خود و جامعه است. بی شک چنین پیکاری، برای تغییر و دگرگونی وضع موجود، با بهره گیری از حافظه تاریخی، می‌تواند عوارض نامطلوبی نیز داشته باشد. کار دگرسازی بدون تخریب میسر نیست و در این راه گاه تر و خشک با هم می‌سوزند. هم زمان باید نوجه کنیم که تنها در ایران نیست که جامعه فراموشکار می‌شود، حافظه‌اش را از دست می‌دهد و به قول آقای کاتوزیان «هوی و هوس کوتاه مدت با کلنگ به جان» تغییرات بنیادین می‌افتد. در این مورد نمونه‌ای را در تاریخ اروپا می‌توان مصداق قرار داد؛ بازگشت حاکمیت سلطنت و کلیسا در فرانسه چند سال پس از انقلاب 1789 که جمهوری و جدایی دولت و دین (لائسیته) را در این کشور برای مدتی کوتاه برقرار می‌کند. در مورد ایران نیز می‌توان به دو کودتای رضاخان و 28 مرداد اشاره کرد. هر دو آن‌ها تجاوز و کودتا بر علیه دو حافظه تاریخی بزرگ و ارزشمند مردم ما بودند؛ انقلاب مشروطه و جنبش ملی کردن صنعت نفت.

3) طبق نظر جان هرولد پلام، استاد برجسته تاریخ دانشگاه کمبریج در قرن هجدهم: «این تصاحب "گذشته" توسط طبقات وضع و حاکم و محروم داشتن توده رعایا و طبقه زحمتکش، پدیده‌ای بس همه گیر در سراسر تاریخ مضبوط بشری است.» با وجود چنین دیدگاهی، آیا باید کوتاه مدت بودن حافظه تاریخی ایرانیان را خصلتی جامعه‌شناختی و روان‌شناختی در ذهن و ضمیر تک تک آحاد جامعه دانست یا طبق عقیده هرولد پلام تقصیر متوجه حاکمیت است و سلطه استبداد در جامعه عمده‌ترین عامل تضعیف حافظه تاریخی است؟ استبدادزدگی تاریخی مقصر اصلی در ضعف حافظه تاریخی است یا برعکس؟

حافظه تاریخی زمانی عمری کوتاه خواهد داشت که از آن «محکم نگهداری» نشود. برای محکم‌نگهداری حافظه، برای جلوگیری از فراموشی، گفتیم که نیاز به آزادی اندیشه است اما نه هر نوع اندیشه‌ای بلکه آزاد اندیشی در ریشه یابی و نقد و بازبینی پدیدارهای تاریخی، اجتماعی... مستقل از قدرتها، دولت‌ها و سیستم‌های حاکم، مستقل از افکار و آرای عمومی. پس اساسی‌ترین عامل تضعیف حافظه تاریخی در جامعه عدم آزادی و دموکراسی است که بدون آن‌ها اسباب و آلات لازم برای ایجاد حافظه تاریخی و پاسداری از آن فراهم نمی‌شوند. در این میان هیچ ضمیری، باطنی و ذاتی عمل نمی‌کند. رویکرد فلسفی مورد توجه ما به «مساله‌ی حافظه تاریخی» و به طور کلی به چیزه‌های انسانی و اجتماعی، کاری با جوهر و گوهر (essence) چیزه‌ها ندارد

بلکه به قول ژیل دولوز همواره «شرایط چیزها را مد نظر قرار می‌هد: «در چه شرایطی؟، در کجا؟ در چه زمانی؟ چگونه و غیره؟ برای ما که کار فلسفه را اختراع و ایجاد مفهوم concept می‌دانیم، مفهوم باید سخن از رخداد کند(3) و نه ذات.»(4)

اما در مورد دولتیان و طبقات حاکم، اگر چه نقش آن‌ها هم در «تصاحب گذشته» (به قول نویسندگانی که نام بردید) و هم در ممانعت از ایجاد حافظه‌ای مغایر با منافع و موقعیت‌شان، مهم و تعیین‌کننده است، اما نباید فراموش کرد که جنگ و جدال بر سر مسأله‌ی حافظه تاریخی تنها مابین پائینی‌ها و بالائی‌ها رخ نمی‌دهد بلکه در خود جامعه و در درون خود مردمان، چه زحمتکشان و چه دیگر اقشار مردم، جریان دارد. به ویژه زمانی که این حافظه تاریخی تعصبات ملی یا دینی را برانگیزد. به ویژه و مهم تر از همه زمانی که نقش و مسئولیت ملتی در فاجعه‌ای تاریخی، کشتاری عظیم، قتل و غامی در مقیاسی هواناک... مطرح می‌شود. در این جا همواره این خطر وجود دارد که نزد عموم مردم، و نه تنها حاکمان، تمایل به «فراموشی» تاریخ سیاهی که به گونه‌ای هر چند متفاوت مسئولیت همه را به میان می‌کشد بر تمایل به «یادآوری» آن چیره شود.

موارد این فجایع تاریخی که همواره در حافظه‌ی بشر باید باقی بمانند، حد اقل در تاریخ صد ساله‌ی گذشته در جهان کم نیستند. در این جا تنها به چند نمونه اشاره می‌کنیم: قتل و عام آرامنه در ترکیه ی «جوانان ترکی» در سال 1916، کشتار جمهوری‌خواهان در جنگ داخلی اسپانیا توسط فرانکو (1936 - 1939)، قتل و عام یهودیان توسط نازیسم (هولوکوست)، پدیدار نازیسم و فاشیسم در آلمان و ایتالیا، پیتانسیسم(5) در فرانسه، استالینیسم در اتحاد شوروی، جنایات اسرائیلی‌ها در فلسطین، کشتار جمعی در کامبوج پلپوت، در شیلی پینوشه، در آفریقای دیکتاتورها و در این سال‌های اخیر در بالکان و در بسیاری دیگر از مناطق مختلف جهان. در ایران جمهوری اسلامی تنها به دو نمونه از جنایات متعدد این رژیم طی بیش از سی سال از حاکمیت‌اش اشاره می‌کنیم: کشتار فجیع زندانیان سیاسی در سال 1367 و قتل‌های زنجیره‌ای در سال 1377.

همه‌ی این‌ها ما را از برای چه فرا می‌خوانند؟ وظیفه‌ی هر یک از انسان‌های روی این زمین خاکی، وظیفه‌ی هر یک از ما چون ایرانی یا غیر ایرانی است که جنایات علیه بشریت را همواره به خاطر داشته باشیم، به یاد آوریم و در حافظه تاریخی خود برای همیشه ثبت کنیم. تنها در پرتو این بازان‌دیشی مستمر تاریخ در سیاه‌ترین و تبه‌کارترین زمان‌هایش، تنها از طریق این «یاد»، «پاس» و «به رسمیت شناختن» است که شاید بتوان - بی آن که مسلم باشد - از تکرار چنین

فاجعه‌هایی جلوگیری کرد و بر سرلوحه‌ی تاریخ از این پس نوشت:

این‌ها، هرگز نه!

(1) به نقل از آن چیست که اندیشیدن خوانندش، مارتین هادیگر، برگردان از سیاوش جمادی با تغییرات و اصلاحاتی از من و با استفاده از متن فرانسوی. صفحات 282 تا 290 در متن فارسی از انتشارات ققنوس به سال 1388 و صفحات 144 تا 150 در متن فرانسه از انتشارات Quadrige /puf، به سال 1999.

(2) امر سوگ : Travail de deuil

(3) رخداد: Evénement

(4) ژیل دولوز Gilles Deleuze در: 1972 – 1990 Pourparlers

(5) دولت شبهه فاشیستی فرانسه در ویشی (1941 – 1945) به ریاست پتن Pétain.